

رفتار حرفه‌ای وکلای دادسرا و دادگاه‌های انتظامی

ابراهیم یوسفی محله

وکیل پایه یک دادگستری

نگرشی بر قوانین مربوط به تجدیدنظر و اعاده دادرسی از احکام انتظامی وکلای دادگستری

مقدمه: مقوله جواز یا عدم جواز درخواست اعاده دادرسی از احکام دادگاه‌های انتظامی وکلای دادگستری، یکی از موارد اختلاف نظر، بین حقوقدانان است.

اختلاف نظر در این زمینه، هم در ارتباط با اصل موضوع و هم مربوط به مرجع رسیدگی به این قبیل درخواست‌هاست.

آنان که به جواز اعاده دادرسی در مورد احکام دادگاه‌های انتظامی وکلای دادگستری، بنای استدلال خود را مشابهت این احکام با احکام دادگاه انتظامی قضات و ارتباط تنگاتنگ این دو مرجع انتظامی با هم قرار می‌دهند و برعکس مخالفین پذیرش اعاده دادرسی، به عدم جواز قیاس از یک سو و نبودن نص صریح قانونی از سوی دیگر در این مورد استناد می‌کنند.

علاوه بر ابهامات موجود در اصل موضوع، آثار تعلیقی اعاده دادرسی و نیز امکان

درخواست اعاده دادرسی از احکام دادگاه انتظامی قضات که در مقام تجدیدنظر از آراء دادگاه انتظامی وکلا صادر می‌شود، سخت محل تردید واقع شده است.

آنچه ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد، صرفاً فتح بابی است بر این موضوع، تا حقوق‌دانان با طرح نظرات خود ابعاد گوناگون قضیه را روشن کنند. مضافاً آنکه در تکمیل بحث اشاره‌ای نیز به احکام قابل تجدیدنظر دادگاه انتظامی کانون وکلا شده است.

الف) تجدیدنظر از آرای دادگاه‌های انتظامی وکلا:

در مورد تجدیدنظر از آرای صادره از شعب دادگاه‌های انتظامی کانون وکلا دو ماده ۱۴ لایحه استقلال کانون وکلا و ماده ۷۵ آیین‌نامه این قانون مصوب سال ۱۳۳۴ و زیر دادگستری، اشخاص دارای حق تجدیدنظر و شرایط اعمال آن را برشمرده‌اند.

در ماده ۱۴ لایحه، احکام منجر به مجازات‌های تا درجه ۳ برای وکیل محکوم علیه قطعی اعلام شده و وی تنها نسبت به احکام مجازات از درجه ۴ به بالا می‌تواند در دادگاه عالی انتظامی قضات تجدیدنظرخواهی کند این مطلب در ماده ۷۵ آیین‌نامه با ذکر عبارت «محکوم علیه می‌تواند ظرف ده روز پس از ابلاغ با رعایت مسافت مندرج در قانون آیین دادرسی مدنی تقاضای تجدیدنظر کند» درج گردیده است.

در ماده ۱۴ لایحه از دیگر اشخاص صاحب حق اعتراض به این احکام، از رییس کانون وکلا و دادستان انتظامی کانون نامبرده شده است که این دو فقط نسبت به احکام برائت و مجازات‌های از درجه ۴ به بالا می‌توانند تقاضای تجدیدنظر کنند. این در حالی است که ماده ۷۵ آیین‌نامه به طور کلی حق تجدیدنظر نسبت به کلیه آرای صادره را برای این دو مقام پیش‌بینی کرده است و به نظر می‌رسد ماده ۷۵ آیین‌نامه در این قسمت با ماده ۱۴ لایحه استقلال معارض باشد. در ماده ۷۵ در کنار رییس کانون وکلا از دادستان نامبرده شده است که با توجه به ذکر مقامات در مواد ۱۵ و ۱۶ لایحه در ادامه آن، منظور دادستان انتظامی می‌باشد.

ظاهراً برخی مواد لایحه در آیین‌نامه با هدف سازمان‌دهی موضوعی تکرار گردیده‌اند و با این حال تغییراتی در ساختار جملات آنها داده شده است و شیوایی اولیه را از دست داده‌اند. مقایسه این دو ماده خود دلیل این مطلب می‌باشد. ماده ۱۴ لایحه با عبارتی شیوا پس از ذکر مقامات و اشخاص با درج فعل جمع «می‌توانند» و در پی آن

مهلت ده روز، رعایت این مهلت را برای تمام این اشخاص لازم دانسته است در حالی که متن ماده ۷۵ آیین نامه به گونه ای تنظیم گردیده که گویا فقط وکیل محکوم علیه ملزم به رعایت مهلت مقرر است.

البته لزوم رعایت این مهلت برای مقاماتی چون دادستان انتظامی و رییس کانون وکلا، که از احکام صادره از طریق کارتاپل مطلع می گردند، آشکار نیست که چگونه باید احراز گردد.

از دیگر اشخاصی که حق تجدیدنظرخواهی دارند می توان به شاکی خصوصی اشاره کرد. ماده ۱۴ لایحه به شاکی خصوصی حق تجدیدنظرخواهی از کلیه آرای صادره را داده است اما ماده ۷۵ آیین نامه برخلاف دیگر اشخاص، اشاره ای به شاکی خصوصی نکرده و ذکر «محکوم علیه» شائبه مورد توجه قرار گرفتن شاکی خصوصی را مطرح کرده است. برخی با این استدلال که شاکی خصوصی که حکم به ضرر وی صادر شده است محکوم علیه محسوب می شود و این معنا از محکوم علیه در رأی وحدت رویه شماره ۶۱۳ سال ۱۳۷۵ استنباط می شود. البته پذیرش چنین معنایی از محکوم علیه جدای از نامانوس بودن آن، موجب تعارض ماده ۷۵ آیین نامه با ماده ۱۴ لایحه استقلال می گردد زیرا که شاکی خصوصی حق تجدیدنظرخواهی از کلیه آراء صادره را دارد و پذیرش چنین معنایی موجب محدودیت وی در اعتراض به احکام از درجه چهار به بعد خواهد بود، بنابراین محکوم علیه مندرج در ماده ۷۵ تنها وکیل محکوم علیه می باشد.

سؤال دیگری که در مورد قابلیت تجدیدنظرخواهی شاکی خصوصی مطرح می شود آن است که ماده ۱۴ لایحه برای شاکی خصوصی حق تجدیدنظرخواهی از کلیه آرای صادره را قایل شده است. رأی اعم از حکم و قرار می باشد. آیا شاکی خصوصی حق اعتراض به قرارهای منع تعقیب تأیید شده در محاکم انتظامی وکلا را داراست؟ با توجه به ذکر دو اصطلاح رأی و حکم در متن یک ماده قانونی در موارد متعدد (ماده ۱۴ لایحه) و اینکه قایل به عدم لغوگویی مقنن باشیم، پاسخ به سؤال مطروحه به نظر مثبت می باشد. ولی آنچه که اقوی به نظر می رسد آنکه مراد مقنن از اصطلاح رأی همان حکم می باشد، همانطور که محکمه عالی انتظامی قضات به واسطه حکم نبودن قرارهای تأیید شده در محاکم انتظامی وکلا از رسیدگی تجدیدنظر به درخواست شاکی خصوصی امتناع

می‌کند.

مسئله بعد تفاوتی است که در قابلیت تجدیدنظرخواهی بین احکام کیفری و انتظامی وجود دارد. در احکام کیفری معیار برای قابلیت تجدیدنظرخواهی مجازات‌های قانونی است در حالی که در احکام انتظامی معیار مجازات‌های قضائی می‌باشد. لذا در صورتی که مجازات درجه ۴ به واسطه اعمال ماده ۸۳ آیین‌نامه به مجازات درجه ۳ تخفیف پیدا کند، حق اعتراض از مقاماتی چون رییس کانون وکلای دادستان انتظامی سلب می‌گردد.

ب) اعاده دادرسی:

در بررسی امکان اعاده دادرسی و مرجع صالح جهت رسیدگی به این تقاضا با دو قانون مواجه هستیم. اول با قانون راجع به تجدیدنظر کردن در احکام دادگاه عالی انتظامی قضات مصوب سال ۱۳۳۷ و دوم، لایحه قانونی تعیین مرجع تجدیدنظر و اعاده دادرسی به احکام دادگاه عالی انتظامی قضات مصوب سال ۱۳۵۸.

در سال ۱۳۳۷ با تصویب قانون راجع به تجدیدنظر کردن در احکام دادگاه عالی انتظامی، مرجعی به نام دادگاه تجدیدنظر انتظامی، متشکل از پنج نفر از رؤسا و مستشاران دیوان عالی کشور با دارا بودن شرایط عضویت در دادگاه عالی انتظامی و با انتخاب اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور تشکیل گردید.

طبق ماده ۳ این قانون، احکام صادره از دادگاه عالی انتظامی که مبنی بر محکومیت قاضی یا وکیل دادگستری از درجه سه یا بالاتر از آن باشد در صورت وجود یکی از موجبات اعاده دادرسی مندرج در مواد قانون آیین دادرسی مدنی یا کیفری، قابل درخواست اعاده دادرسی از دادگاه تجدیدنظر انتظامی بود.

با تصویب لایحه قانونی تعیین مرجع تجدیدنظر و اعاده دادرسی نسبت به احکام دادگاه عالی انتظامی قضات مصوب سال ۱۳۵۸ تغییراتی در این زمینه به وجود آمد. طبق ماده (۲) این قانون مرجع سابق به نام هیأت تجدیدنظر انتظامی تغییر نام داده و اعضای آن عبارتند از دو نفر از رؤسا و مستشاران دیوان عالی کشور به انتخاب رییس دیوان عالی کشور و یک نفر از مستشاران دادگاه عالی انتظامی قضات. این هیأت مرجع رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی نسبت به احکام دادگاه عالی انتظامی نیز می‌باشد.

همان‌گونه که متن ماده (۲) این قانون در مقایسه با ماده (۳) قانون سابق نشان می‌دهد

عنوان وکلای دادگستری از این ماده حذف گردیده و به گمان برخی از مراجع قضائی حذف آن امکان اعاده دادرسی و درخواست آن از هیأت تجدیدنظر انتظامی را سلب کرده است.

هیأت تجدیدنظر در یکی از آراء خود به دلیل حذف عنوان وکلای دادگستری در قانون مؤخر، مرجع رسیدگی به تقاضای اعاده دادرسی از احکام صادره از دادگاه عالی انتظامی قضاات را با توجه به عمومات قانونی و استفاده از وحدت ملاک ماده ۵۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی* سابق، همان دادگاه عالی انتظامی قضاات دانسته است.** اما رأی شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضاات و استدلال آن دادگاه در رد صلاحیت از خود جالب به نظر می‌رسد: قضاات این شعبه معتقدند*** که دقت در مواد یک و دو لایحه قانونی مصوب سال ۱۳۵۸ نشان می‌دهد نظر مقنن صرفاً تبدیل دادگاه تجدیدنظر انتظامی بوده و با صراحت این معنی در ماده ۲ مذکور آمده است: «مرجع درخواست اعاده دادرسی نسبت به احکام دادگاه عالی انتظامی قضاات نیز همین هیأت خواهد بود.» رسیدگی هیأت شامل احکام محکومیت وکلای دادگستری هم است که به موجب ماده (۳) قانون تجدیدنظر مصوب ۱۳۳۷ مجوز تقاضای اعاده دادرسی آنان نسبت به محکومیت خود داده شده است. به تعبیر دیگر، احکام دادگاه عالی انتظامی قضاات فقط راجع به محکومیت انتظامی قضاات دادگستری نیست بلکه دادگاه مزبور مرجع رسیدگی به اعتراض نسبت به احکام محکومیت وکلای دادگستری نیز می‌باشد و عدم ذکر وکلای دادگستری در ماده (۱) لایحه قانونی مصوب ۱۳۵۸ موجب تضييع حقوق وکلای دادگستری نسبت به تقاضای اعاده دادرسی از محکومیت خود نبوده است و لایحه قانونی مصوب سال ۱۳۵۸ ناسخ ضمنی تقاضای اعاده دادرسی وکلای دادگستری نخواهد بود. لذا این دادگاه نیز معتقد به صلاحیت هیأت تجدیدنظر انتظامی در خصوص اعاده دادرسی می‌باشد. همان گونه که ملاحظه گردید طرح تقاضای اعاده دادرسی در

* - مامده ۵۹۹ قانون آدم مصوب ۱۳۱۸: «دادخواست اعاده دادرسی اصلی باید به دادگاهی داده شود که حکم مورد درخواست اعاده دادرسی از آن دادگاه صادر شده است...».

** - حکم شماره ۴۸/۷۴ ه.ت.ق. - ۱۳۷۴/۴/۳۱.

*** - حکم شماره ۱۲۸ - ۱۳۷۳/۸/۱۶.

مراجع مذکور مواجه با بن‌بستی می‌شود که در قانون راه حلی بر آن ارائه نگردیده و نظر هیأت تجدیدنظر برای دادگاه عالی انتظامی متبع ذکر نگردیده است و در نتیجه مرجع حل اختلاف آن معین نشده است. به هر حال در یکی از موارد مطروحه، پس از اعلام عدم صلاحیت شعبه اول دادگاه عالی انتظامی قضات و ارسال پرونده به هیأت تجدیدنظر، هیأت مزبور با تکرار استدلال قبلی خود پرونده را مسترد و استنکاف شعبه اول را موجه ندانسته است.

برای خروج از معضل پرونده به شعبه دوم دادگاه عالی انتظامی قضات ارجاع که این شعبه با اعلام صلاحیت خود به تقاضا رسیدگی و رأی صادره کرده است.

به نظر قضات این شعبه، قانونگذار سال ۱۳۵۸ نه از باب تسامح بلکه عالماً و عامداً عنوان وکلای دادگستری را از قانون مذکور حذف کرده است و مراد از این حذف، سلب حق اعاده دادرسی از محکومین دادگاه انتظامی کانون وکلا نبوده است بلکه قانونگذار بر این اراده بوده است که از آن تاریخ به بعد بازنگری در خصوص اعاده دادرسی نسبت به احکام صادره از محاکم انتظامی کانون را به مرجع تجدیدنظر آن یعنی دادگاه عالی انتظامی بسپارد و درخواست اعاده دادرسی نسبت به احکام صادره از دادگاه عالی انتظامی قضات کماکان در صلاحیت هیأت تجدیدنظر انتظامی قرار گیرد. البته رسیدگی به درخواست اعاده دادرسی از احکام قطعی که متعاقب اعتراض به تصمیمات هیأت مدیره محترم کانون وکلا در خصوص رد درخواست متقاضیان امر وکالت اتخاذ می‌گردد همچنان در صلاحیت هیأت تجدیدنظر انتظامی قرار دارد. بدیهی است در غیر این صورت ضرورتی در تغییر قانون سابق و مواد آن احساس نمی‌شود و قانونگذار به قید این مطلب بسنده می‌کرده است که طی ماده واحده‌ای اعلام دارد دادگاه تجدیدنظر انتظامی از این تاریخ منحل و هیأت تجدیدنظر انتظامی به ترکیب... جایگزین آن شود. علیهذا شعبه دوم مستنداً به مواد یک و دو قانون مصوب ۱۳۵۸ با اعلام صلاحیت خود و با تجویز اعاده دادرسی و به استناد یکی از شقوق ماده ۲۷۲ قانون آدک دادگاه‌های عمومی و انقلاب به تقاضا رسیدگی و رأی شعبه دوم دادگاه انتظامی کانون وکلا را فارغ از ماهیت دعوا، نقض کرده است.

علی‌رغم دو نظر مذکور در بررسی یکی از آرای* صادره از شعبه اول دادگاه انتظامی کانون وکلای مرکز ملاحظه می‌شود پس از محکومیت یکی از وکلا به محرومیت از وکالت به استناد ماده ۸۷ آیین‌نامه لایحه استقلال و تأیید آن در محکمه عالی انتظامی قضاات، محکوم علیه با تقاضای اعاده دادرسی نسبت به حکم کیفری مستند حکم انتظامی و قبول آن و در نتیجه صدور حکم براءت، تقاضای اعاده دادرسی از شعبه اول دادگاه انتظامی کانون وکلا نسبت به محکومیت انتظامی خود کرده است و شعبه مذکور با قبول تقاضا و با تنقیح مناط از بندهای ۴ و ۵ مواد ۲۳ و ۲۵ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری از دادنامه مزبور رفع اثر کرده است. صرف نظر از مباحث مربوط به صلاحیت، شاید بتوان با اعتقاد به تجویز توسل به هر وسیله در جهت رفع ستم به افراد بدان به دیده اغماض نگریست.

